

شما می توانید اینطور تصور کنید که، توقع بی جا داشتن به چه معنی است. اگر ادم که بایستی، خانواده اش را و مادرش را ترک بکند و فرار بکند چون فامیل های او به مرگ تهدید می شوند، چطور می توان همچین چیزی را تصور کرد که انسان در یک لحظه اسباب خودش را جم کند و بدون مقصد راهی بیابان شود و انسان با این وضع چطور باید کنار بیاید؟ بله خیلی از شما این قضیه را می توانید لمس کنید شما این را تجربه کردید. یعقوب اولین شب بعد از فرارش چه حسی داشت از ترس برادرش؟ او از برادرش می ترسید چون به او خیانت کرده بود. حسودی می کرد نسبت به برادرش چون او فرزند اول بود. او بایستی که خانه را ترک می کرد به سرعت او دیگر جایی در خانه نداشت، یک راه دور در انتظارش بود. او چیزی در باره آینده این مسیر نداشت، آیا او سرانجام خوبی بدست می آورد یا خیر. به این ترتیب اولین روز سیاه او رقم می خورد، او سرپناهی برای گذراندن شب پیدا نمیکنند و او سرش را روی سنگ گذاشت و خوابید، ادم وقتی فراری است هر جا که باشد باید بخوابد. خیلی از شما می توانید داستان یعقوب را خوب بفهمید چون شما هم از خانه فرار کردید و زندگیتان در خطر بود، یا این امکان بود که به دست یکی از خویشانان کشته شوید. این یک داستان ماجراجویی نبود که شما این را پشت سر گذاشتید و چی ساده و بی ارزش نبود و شما متحمل رنج زیادی شده اید چون باید به سرعت از خانواده و مادر جدا می شدید و بی آنکه بدانید چه آینده ای در انتظار شماست. شما معنی فرار را می دانید و بدون سر پناه شب را سپری کردن و بی کس بودن و تنها بودن را شما می فهمید. انجیل در اینجا برای ما داستان فرار را توضیح نمی دهد، چون هزاران هزار داستان روی زمین وجود دارد در این باره، و این داستان از انجیل درباره فرار نیست بلکه درباره یعقوب می گه که چه کاری خدا با یعقوب کرد. وقتی ادم به تنهایی در بیابان نشسته این فکر به ذهنش میاد که، خدا کجاست؟ آیا او مرا ترک کرده؟ که این خشم خداست که مرا اینجا تنها گذاشته؟ خیلی از شما در این مسیر رو به المان، نمی دانستید که این راه خداست که شما را به المان کشانده است. ولی شما از این مسیر می ترسیدید چون در ایران بودید و همچنین بعضی اوقات شما در کامیون و قایق و قطار و ... در این مسیر رو به المان، شما فهمیدید که خدا طور دیگریست. زمانی که داشتید کشورتان را ترک می کردید شاید این را با خودتان گفتید که خدایا چرا من باید همه چیز را تجربه کنم؟ یا شاید خدا من را فراموش کرده! شاید او مرا می خواهد در تنگنا قرار بده! یعقوب می خوابد و رویایی میبیند، "خدا به او ظاهر می شود در سر پله ای که از آسمان به زمین آمده است، و این را می گوئید که تو تنها نیستی، من قول می دهم که چیزهایی که که به ابراهیم و اسحاق جد تو دادم به تو نیز خواهم داد. تو باید پدر قوم خود بشوی من به تو برکت می دهم. من از تو مراقبت می کنم در مسیر و من تو را تنها نمی گذارم تا تمام آنچه اراده من است انجام دهم." از این خوابهای بخصوص هم من از شما شنیده ام. من قبلا وقتی شما برای من این خواب ها را تعریف می کردید فکر می کردم که این خوابها معمولی هستند ولی بعدها وقتی که عده ی زیادی از شما این خواب ها را برای من تعریف کردید که چطور مسیح شما را به این راه کشانده است و به کلیسا رسانده است و چطور به شما تسلی می دهد و شما را آرام می کند. بله شاید در ایران حالا اینطور باشد که پیام انجیل در حال پخش شدن است و این پیام دارد به همه جا می رسد. و همین داستان در برخی دیگر از کشورها هم دارد شکل می گیرد و جماعت های مسیحی در حال تشکیل شدن است. ولی یک چی خیلی مهم است که تمام خواب ها که ما داریم تصور می کنیم باید ببینیم که آیا با کلام خدا مطابق است یا خیر چون شاید برخی خوابها ضد کلام خدا باشد. ولی خدا چرا باید از راه ماورالطبیعه باید به ادمها تسلی بدهد. یعقوب این را متوجه می شود که اتصال بین زمین و آسمان وجود دارد. خدا بی پایان است و راه او به ما نزدیک است نه دور، و هیچ کس نمی داند که او کجا و به چه شکل جلوی ادمها ظاهر می شود او می خواهد که با ادمها تماس نزدیک داشته باشد، او می خواست با یعقوب از نزدیک صحبت کند برای همین او یعقوب را در این مسیر گذاشت و خودش را به روشنی به او نشان داد در این مسیر. در عهد جدید عیسی به ما می گوید که این رهبری در حقیقت به چه معنی است، او خودش به تنهایی رهبر ماست و اتصال بین زمین و آسمان، جایی که او است خدا انجاست و گفته های خدا به حقیقت می پیوندند و همه وعده ها به واقعیت تبدیل می شود و اینجا جای مقدسی است، خانه خدا انجاست و دری رو به آسمان در این مکان وجود دارد. عیسی می تواند همه جا با او باشد این تجربه را همه شما دارید. عیسی فقط در این کلیسای قشنگ وجود ندارد بلکه در انتهای تاریکی با شما حضور داشته و حتی وقتی در جاهایی که دو نفر به نام عیسی جمع می شوند حضور داشته و در راه، در لحظه های ترس با شما بوده و همچنین شما از این جریان خیلی خوشحال هستید که عیسی همین الان در بین شما است، ددر ان زمان هم یعقوب یک سنگ برداشت و با روغن اغشته کرد و علامت گذاشت جایی را که با خدا ملاقات کرده است. امروزه ما در کلیسای خودمان یک محرابی داریم که نمادی از همان محل ملاقات خدا با یعقوب است. این نمایان گر این است که عیسی در اینجا به دیدار تو میاید و گناهان تو را می بخشد و اینجا او با تو متصل می شود و با بدن تو یکی شده تو را به مسیر خدا راهنمایی می کند و او با تو میاید هر جا که بری او همانطور که در غسل تعمید قول داده تو را تنها نمی گذارد و او تو را هدفت هدایت می کند و همراه توست. بله جایی که تو با عیسی دیدار می کنی همان جایست که هدف نهایی تو ان است و خانه حقیقی تو انجاست و هرچقدر هم این راه طولانی باشد او با تو است، زمانی که تو به سمت محراب میایی در آسمان به روی تو باز می شود و چیزی که در انتظار توست دیدار با عیسی است که کسی نمی تواند متوجه ان شود. بله چیزی که خدا در ان زمان به یعقوب گفته بود الان دارد به تو می گوید که "ببین من با تو هستم در مسیری که پیش رو داری" عیسی اجازه نمی دهد که تنها بمونی او با تو هست و هر چه که وعده داده عمل می کند. او می داند که کجا در حال فراری و می داند که آینده تو را می داند و با تو میماند ناراحت نباش. آمین